

## حکم پیوند عضو قطع شده پس از اجرای حدّ سرقت

حمید مسجدرائی\* / اعظم نظری\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۱/۱۷

### چکیده

گذشته از فلسفه اجرای حدّ سرقت که به منظور مصلحت عموم مردم و با هدف جلوگیری از فساد و نشر فجور و سرکشی افراد متخلف در دین مبین اسلام تشریح شده است امروزه در پرتو پیشرفت علم پزشکی در زمینه پیوند اعضا، این سؤال مطرح می شود که آیا از نظر فقهی می توان به جواز پیوند دست یا پای قطع شده شخص سارق به بدن وی پس از اجرای حدّ سرقت، حکم کرد یا نه؟ اختلاف نظر فقها پیرامون جواز یا حرمت این عمل، و نیز این که آیا مبنای حکم حدّ سرقت، تنها «قطع» دست یا پای سارق است به گونه ای که پیوند زدن آن منافاتی با مجازات نداشته باشد و یا این که موضوع حدّ، آن است که اثر مجازات باقی باشد تا مایه عبرت بینندگان شود ضرورت ارائه پاسخ مناسبی به این سؤال را ایجاب می نماید.

بررسی مبانی فقهی این موضوع نشانگر آن است که با توجه به این که حدّ سرقت از حقوق الهی به شمار می رود و با این مبنا که پس از اجرای حدّ سرقت، «اجرای حکم الهی» محقق شده است لذا حکم به جواز پیوند عضو قطع شده پس از اجرای حدّ سرقت مانعی نخواهد داشت؛ و این همان یافته اصلی این تحقیق محسوب می شود.

**کلیدواژه:** سرقت، حدّ، مالکیت اعضا، پیوند عضو مقطوع

---

\* دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران (نویسنده مسئول)

h\_masjedsaraie@semnan.ac.ir

\*\* کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

## ۱- مقدمه و طرح بحث

واژه «حدّ» در لغت به معنای «مجازات و کیفر» می باشد (معلوف، ۱۳۷۷: ۱/۱۵۸)؛ برخی نیز گفته اند که واژه «حدّ» در لغت به معنای مانع و پرده میان دو چیز بوده و نیز واژه «حدّ» به معنای منع می باشد و از همین روی به دربان، «حدّاد» گفته می شود؛ همچنین به قسمت پایانی و انتهایی هر چیزی هم «حدّ» گفته می شود (فاضل مقداد، ۱۴۲۵: ۲/۳۳۸).

در اصطلاح شرعی، مجازات هایی را که در مقابل یک سلسله جرم های مشخص از طرف شارع هم از حیث کیفیت و هم از حیث کمیت مشخص شده است «حدّ» می نامند (محمدی گیلانی، ۱۳۷۹: ۹؛ عباس زاده اهری، ۱۳۷۸: ۱۶؛ مسعودی فر، ۱۳۸۵: ۱۳).

حقّ در فقه، به اعتبار دارنده حقّ بر سه نوع است:

الف - حقّ الله: یا حقّ دینی؛ عبارت از آن حقّی است که خداوند بر بندگان دارد از قبیل حقوق عبادی و یا حقوقی که جنبه عمومی داشته و امروزه در علم حقوق از آن به «حقوق عمومی» تعبیر می شود. به عنوان نمونه، مرتکب نشدن جرم از سوی بشر حقّ خداوند است؛ از اینرو چنان که اگر کسی مرتکب جنایت یا جرم شود خداوند متعال با او برخورد کیفری می کند که این برخورد در واقع ضمانت اجرای آن حقّ به شمار می آید.

ب - حقّ الناس: منشأ چنین حقّی عبارت است از مقررّ داشتن رعایت مصلحت بندگان مانند حقّ قصاص و ....

ج - حقّ مشترک: مراد از حقّ مشترک آن است که ذیحقّ در آن به طور مشترک، خداوند و انسان است؛ یعنی به طور مشترک برخوردار از جنبه های حقّ اللّهی و حقّ - الناسی باشد، مانند حدّ سرقت به دلیل وجود قطع ید و پرداخت غرامت از جمله حقوق

مشترک بین حق الله و حق الناس محسوب می شود (انصاری؛ طاهری، ۱۳۸۸: ۸۳۵/۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰: ۴۹۳).

سرقت عبارت است از «برداشتن چیزی به صورت مخفیانه به طوری که حق برداشتن آن را نداشته و در شرع به معنای برداشتن چیزی از جایگاه مخصوص و به مقدار معین آن می باشد» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷: ۳۶۵؛ حبیب زاده، ۱۳۸۹: ۲۹) و به استناد ماده ۲۱۲ قانون حدود و قصاص: «سرقت عبارت است از این که انسان مال دیگری را به طور پنهانی بر باید» (قربان حسینی، ۱۳۷۱: ۳۱؛ میر محمدصادقی، ۱۳۷۰: ۸۱).

ماده ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، برای سرقت مستوجب حد، چهار نوع مجازات بیان کرده است: الف- در مرتبه اول قطع چهار انگشت دست راست سارق از انتهای آن به طوری که انگشت شست و کف دست او باقی بماند. ب- در مرتبه دوم قطع پای چپ سارق از پایین برآمدگی به نحوی که نصف قدم و مقداری از محل مسح او باقی بماند. ج- در مرتبه سوم حبس ابد. د- در مرتبه چهارم اعدام ولو سرقت در زندان باشد (صیادی، ۱۳۹۴: ۲۴۷-۲۴۸). با توجه به مستحدثه بودن موضوع پیوند اعضای محکومین به اجرای حد سرقت و عدم طرح آن به طور صریح بین فقهای متقدم، دیدگاه های مختلفی بین فقهای معاصر پیرامون حکم این موضوع مطرح شده است به طوری که برخی قائل به منع پیوند عضو مقطوع به شخص محدود و برخی قائل به جواز پیوند عضو مقطوع به شخص محدود هستند که هر یک از این نظرات با ذکر ادله آنها مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. از آن جایی که در تمامی کارهای خداوند متعال حکمتی نهفته است بی شک در جاری شدن حد سرقت، حکمت و فلسفه ای است که در ذیل آیات و روایات مربوطه، بررسی و نتیجه آن بیان می شود.

## ۲- حکمت اجرای حد سرقت

در دین مبین اسلام برای افرادی که موجب سلب امنیت و آسایش جامعه می شوند مجازات های سنگینی در نظر گرفته شده است و از جمله حکمت های اجرای

مجازات حدّ سرقت، بازدارندگی افراد سارق از ارتکاب جرم در آینده است که اجرای مجازات این هدف را در عمل محقق می کند، زیرا اجرای مجازات برای جرمی که بالفعل ارتکاب یافته است موجب پیشگیری از ارتکاب جرم های بیشتر می - شود، بنابراین پیشگیری از وقوع جرائم تازه، مهم ترین هدف اجرای مجازات است. همچنین مجازات حدّ سرقت، اقدامی اصلاحی برای مجرم است که از تکرار مجدد جرم سرقت جلوگیری می کند. لازمه این نگرش آن است که مجازات از حالت ابزاری برای درد و رنج دادن به مجرم به وسیله ای برای درمان و معالجه وی تبدیل شود (عوا، ۱۳۸۵: ۳۱-۳۸؛ محقق داماد، ۱۳۷۹: ۲۸۸/۴). آیات متعددی از قرآن کریم، به حکمت اجرای حدّ سرقت اشاره کرده است:

الف) سوره مائده/۳۹: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ». پس هر که بعد از ستم کردنش توبه کند و به صلاح آید خدا توبه او را می پذیرد که خدا آمرزنده مهربان است.»

هدف اساسی از تعیین مجازات، انتقام از مرتکبان جرم نمی باشد بلکه برای ترکیه از آن و نیز آثار آن در جامعه است. از این جهت در اسلام مجازات در کنار ارشاد، تربیت و رحمت است لذا خداوند در توبه را به روی مجرمان و خطاکاران گشوده است (مدرّسی، ۱۳۷۷: ۳۲۳/۲؛ طیب، ۱۳۷۸: ۳۶۴/۴) مشروط بر این که توبه حقیقی باشد و قبل از ثبوت جرم در دادگاه انجام گیرد که در این صورت، حدّ سرقت از او برداشته می شود؛ اما اگر از طریق دو شاهد عادل جرم او ثابت شود با توبه حدّ از بین نمی رود هر چند صاحب مال عفو کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۷۵/۴).

ب) سوره مائده/۴۰: «أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». مگر ندانسته ای که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست؛ هر که را بخواهد عذاب می کند و هر که را بخواهد می بخشد و خدا بر هر چیزی تواناست.»

آیه مذکور پیرامون قبول توبه سارق و سارقه است. از آن جایی که خدای سبحان، مالک آسمان ها و زمین است و همه چیز بر طبق اقتضای حکمت و مصلحت اوست لذا او می تواند سارق و سارقه را در صورت توبه نکردن عذاب کند و اگر توبه کنند آنها را مورد آمرزش خود قرار دهد.

حکمت و فلسفه اجرای حدّ سرقت، علاوه بر آیات در روایات زیادی نیز منعکس شده است؛ از جمله رسول گرامی اسلام(ص) در مورد جاری شدن حدّ فرموده اند: «اقامه یک حدّ بهتر است از باران چهل روز» (کلینی، ۱۴۲۹: ۱۷۴/۷؛ فیض کاشانی، بی تا: ۴۸/۲؛ گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۱۴/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۱۸۰؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۲۲۴/۲۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۲۰۳/۱۵). از آن جایی که اقامه حدود برای دفع ظلم و پیشگیری از تجاوزات صورت می گیرد به بارانی تشبیه شده است که زمین های مرده را حیات می بخشد و محیط زندگی بشر را به احقاق حقّ زنده نگه می دارد.

امام علی(ع) پیرامون فلسفه احکام الهی بیان می دارند که خداوند متعال، اجرای «حدود» را به منظور بزرگداشت محرمات الهی واجب کرده است (سید رضی، ۱۴۱۴: ۴۵۱/حکمت ۲۴۴).

شایان ذکر است که بازتاب سرقت زیان های فراوانی از جمله کینه، عداوت، فساد اخلاقی، خسارات اقتصادی و بالاخره زیان های فردی و اجتماعی را به دنبال دارد. دین مبین اسلام با تشریح قطع عضو، با انگیزه‌ی نفسانی سارق مبارزه می کند و هرگاه این عقوبت در مورد سارق به اجرا درآید موجب عبرت برای دیگران بوده و جامعه نیز از تبعات آن در امان خواهد ماند.

### ۳- اقوال فقها پیرامون حکم پیوند عضو مقطوع به شخص محدود

بررسی های فقهی نشان می دهد که در خصوص حکم پیوند عضو مقطوع پس از اجرای حدّ سرقت، در مجموع دو نظریه ارائه شده است؛ به طوری که برخی از فقها، به منع جواز پیوند عضو مقطوع به شخص محدود و برخی دیگر، به جواز پیوند عضو

حکم پیوند عضو قطع شده پس از اجرای حدّ سرقت \_\_\_\_\_ ۳۵۶

مقطوع به شخص محدود قائل هستند که در ذیل به بررسی هر یک از دو دیدگاه و مبانی هر یک می پردازیم:

### ۱-۳- قائلین به منع جواز پیوند عضو مقطوع به شخص محدود و ادله آنها

برخی فقها از جمله آیت الله مکارم شیرازی بیان می دارند که: «عضو قطع شده متعلق به صاحب آن است ولی پیوند مجدد آن به صاحب اصلی جایز نیست.» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۴۹۶/۲، سؤال ۱۴۳۲)؛ همچنین آیت الله فاضل لنکرانی معتقدند که: «عضو قطع شده، ملک کسی نیست و پیوند آن به محدود جایز نیست که خلاف حکمت حدّ است.» (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، ۱۳۸۱: ۵۵/۱-۵۶؛ ر.ک: خدادادی، ۱۳۸۵: ۱۵۹)؛ همچنین آیت الله سید یوسف مدنی تبریزی نیز پیوند عضو مقطوع به محدود را جایز نمی دانند (مدنی تبریزی، ۱۴۲۲: ۱۰۲/۳).

پیرامون اثبات حکم به عدم جواز پیوند عضو مقطوع پس از اجرای حدّ سرقت، دلایلی فقهی بیان شده است که ذیلاً مورد بررسی و تحلیل قرار می گیرد.

### الف) کتاب

این گروه از فقها به آیه ۳۸ سوره مائده استناد کرده اند که به منع جواز پیوند عضو پس از اجرای حدّ سرقت به شخص محدود، دلالت دارد؛ در این آیه آمده است: «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ: مرد و زن دزد را به [سزای] آن چه کرده اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببریید و خداوند توانا و حکیم است.»

نحوه استدلال به آیه فوق الذکر به این صورت است که «نکال»، به معنای عقوبتی است که مایه عبرت دیگران باشد و طبق قوانین جزایی اسلام، اجرای حدّ سرقت برای بازدارندگی است و عامل هشدار دائمی و موجب جلوگیری از لغزش مجدد او و دیگران می شود. بنابراین از آن جایی که قطع ید، جنبه حقّ اللّهی دارد در صورتی که توبه قبل از ثبوت جرم سرقت باشد اجرای حدّ ساقط می شود، زیرا هدف از آن

پیشگیری و بازگشت به حق و عدالت است؛ پس با در نظر گرفتن این مطلب که اجرای حدّ سرقت، حقّ الناس نیست بنابراین عفو مالک، موجب سقوط مجازات نمی‌شود (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۵۳۸/۵؛ مصطفوی، ۱۳۸۰: ۶۸/۷؛ قرائتی، ۱۳۸۳: ۸۱/۳-۸۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۷۴/۴؛ حسینی شاه عبد العظیمی، ۱۳۶۳: ۸۳/۳).

صاحب «تفسیر خسروی» بیان کرده است که قطع دست، علامت ننگ و ذلّتی است که هرگز محو نمی‌شود و سبب می‌شود که کسی دست تعدّی به مال دیگری دراز نکند و بدانند که خدا عزیزی است (که مغلوب نمی‌شود) و حکیمی است (که آن چه از قوانین مقررّ می‌دارد بر طبق مصلحت و صلاح بندگان است) (میرزا خسروانی، ۱۳۹۰: ۳۸۷/۲) و طبق نظر آیت الله مکارم شیرازی، خداوند توانا و قدرتمند است؛ بنابراین دلیلی ندارد که از کسی انتقام بگیرد و نیز «حکیم» است؛ بنابراین دلیلی ندارد که کسی را بی حساب مجازات کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۷۵/۴).

مطالب ذکر شده بیانگر آن است که چیره شدن جرم و جنایت بر جامعه دور از عدل، رحمت، حکمت و مصلحت به شمار می‌رود که برای مردم پریشانی، اضطراب، نگرانی، ناامیدی و آشفتگی به بار می‌آورد. اسلام برای مجرمانی که امنیّت و آسایش جامعه را سلب می‌کنند مجازات‌های سنگینی را در نظر گرفته است که موجب رسوایی دائمی آنها در جامعه می‌شود و نیز می‌تواند عامل بازدارنده برای افراد خطاکار محسوب شود. پس نباید این قوانین جزایی قراردادی که برای حفظ جامعه سالم وضع شده، سست و ضعیف گردد و گرنه جرم و جنایت و هرج و مرج در جامعه افزون و شایع می‌شود و خطاکاران با انواع ترفندها و زشتکاری‌ها پیش می‌روند و به مقصد می‌رسند و مردم در آن جامعه در معرض ناامنی قرار می‌گیرند (حسینی، ۱۳۹۰: ۵۶۲/۱) بنابراین اقامه حدود، امنیّت و آسایش و سعادت جامعه را تضمین می‌کند و این خشونت‌ی که برای سارق اعمال می‌شود در واقع، رحمتی برای جامعه محسوب می‌شود بنابراین، پیوند عضو مقطوع پس از اجرای حدّ سرقت جایز نمی‌باشد.

## ب) سنت

استدلال بر منع جواز پیوند عضو پس از اجرای حدّ سرقت، امر پیامبر بر داغ کردن جای عضو قطع شده است. بدین صورت که با داغ کردن محلّ قطع شده، امکان وصل و پیوند منتفی خواهد شد. لذا امر به داغ کردن، خود نوعی نهی از پیوند عضو قطع شده خواهد بود. پیامبر اعظم (ص) در این خصوص این گونه بیان فرموده‌اند که: «او را ببرید دستش را قطع کنید سپس حسم (داغ) کنید.» (مجلسی دوم، ۱۴۱۰: ۱۰۶/۷۵، حدیث ۵) مطابق این روایت، امر به داغ کردن، نوعی نهی از پیوند است و طبق قاعده علم اصول، سکوت در مقام بیان، مفید حصر است. به عبارتی، سکوت از پیوند عضو در زمانی که راوی در مقام بیان است دلالت بر عدم جواز پیوند خواهد کرد؛ لذا از این روایت بر منع جواز پیوند پس از جاری شدن حدّ استدلال می‌شود (ایزدی، ۱۳۹۲: ۴۰۵).

در ردّ این استدلال بیان می‌شود که روایت، در مقام بیان حکم هر موضوع مرتبط با قطع عضو نیست و روایت مذکور، روش چگونگی جلوگیری از خونریزی را بیان می‌کند، زیرا پس از قطع عضو خونریزی موضع جراحت، موجب مرگ وی خواهد شد (فتاحی معصوم، ۱۳۷۱: ۳۶۷).

امام باقر(ع) در روایتی می‌فرمایند: «امیر المؤمنین درباره سارق چنین قضاوت کردند که در مرتبه نخست، دست راست وی قطع و در مرتبه دوم پای چپ وی قطع می‌شود و در مرتبه سوم زندانی می‌شود. پای راست او قطع نمی‌شود تا بتواند با آن برای اجابت مزاج برود. دست چپ او هم قطع نمی‌شود تا بتواند با آن غذا بخورد و استنجاء کند. سپس فرمودند: از خداوند خجالت می‌کشم با سارق به گونه ای رفتار کنم که از هیچ چیزی نتواند استفاده کند لیکن وی را زندانی می‌کنم تا در زندان بمیرد...» (طبسی، بی تا: ۲۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۵: ۱۲۵۳/۲؛ طباطبائی حائری، ۱۴۱۸:



۱۳۱/۱۶؛ طباطبائی بروجردی، ۱۴۲۹: ۹۱۶/۳۰؛ خوانساری، ۱۴۰۵: ۱۵۶/۷؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ۹۸/۲۸؛ تبریزی، ۱۴۱۷: ۳۵۵؛ منتظری نجف آبادی، ۱۴۰۹: ۱۵۱۳/۲).

مفاد این روایت بدین گونه است که سارق می بایست به خاطر قطع اعضایی چون دست و پا به کیفیتی زندگی کند که از داشتن زندگی عادی محروم باشد. گرچه این محرومیت نمی بایست به گونه ای باشد که وی از اولیات زندگی بی بهره باشد و حال آن که اگر این فرد بتواند اعضای مقطوع بدنش را مجدداً به بدنش وصل نماید غایتی که برای این قطع در نظر گرفته شده است از بین خواهد رفت؛ بنابراین دلالت روایت بر مدعا روشن است (ایزدهی، ۱۳۹۲: ۴۰۲-۴۰۳).

در رد این استدلال می توان گفت که روایت مذکور، دلالت بر کیفیت قطع دارد. همچنین دلالت این روایت، مبتنی بر شکل متعارف آن زمان می باشد که قطع عضو سارق، مساوی با این بوده که تا ابد دست نداشته باشد، زیرا امکانات امروزی در آن زمان ها وجود نداشته است؛ بنابراین روایت مذکور دلالتی بر ممنوعیت پیوند مجدد عضو مقطوع ندارد.

روایتی از محمد بن سنان از امام رضا(ع) بیان شده است که «علت بریدن دست راست سارق این است که در بیشتر موارد کارها را با دست راست انجام می دهد و دست راست، برترین و سودمندترین اعضاست و خداوند بریدن آن را مایه عبرت دیگران قرار داده تا به فکر سرقت اموال مردم نیفتند» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۴۲/۲۸؛ مؤمن قمی، ۱۴۲۵: ۳۳۶/۱؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ۳۲۵/۱؛ الجزیری؛ غروی؛ یاسر مازح، ۱۴۱۹: ۲۹۳/۵؛ مؤمن قمی، ۱۴۱۵: ۱۹۳؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۷: ۳۹۹/۳؛ طباطبائی بروجردی، ۱۴۲۹: ۸۸۸/۳۰).

روایت مذکور دلالت دارد بر این که بریدن دست سارق به جهت محروم نمودن وی از منافع این عضو برتر است و در صورتی مایه عبرت دیگران خواهد بود که قطع دست و پا به صورت دائمی باشد و حال آن که وصل مجدد اعضای جدا شده هم وی

را در معرض منفعت از این اعضا قرار داده و هم از عبرت دیگران جلوگیری خواهد کرد. پس حقیقت حدّ سرقت، بدون دست یا پا بودن سارق می باشد.

### ج) مردار و نجس بودن عضو مقطوع

یکی دیگر از دلایل منع جواز پیوند عضو پس از اجرای حدّ سرقت، مردار و نجس بودن عضو مقطوع است. بدین صورت که عضوی که از بدن فرد، قطع می شود به «مردار» متصف شده و از این جهت نجس خواهد بود. طبیعی است که همراه داشتن چیز نجس در نماز موجب بطلان نماز گشته و با توجه به این که این عضو همیشه همراه با فرد است لذا نماز وی به صورت دائم، محکوم به بطلان خواهد گشت. از آن جایی که نماز صحیح از لوازم زندگی مؤمنانه بوده و شارع به تعطیلی نماز راضی نیست، لذا برای تصحیح نماز و یقین به فراغت ذمه از جانب نماز می بایست دست از عمل پیوند برداشت و منع از عمل پیوند نیز بدین خاطر بوده و در گرو نجاست دائم عضو و بطلان نماز به خاطر نجاست اعضای بدن است.

در پاسخ استدلال فوق می توان گفت که عضو پیوند خورده پس از اجرای حدّ سرقت، در صورتی محکوم به میتة بوده و نجس تلقی می شود که خون در آن جریان نداشته و مرده فرض شود؛ و این در حالی است که پس از پیوند عضو قطع شده و حلول حیات در آن و بهبودی و التیام یافتن، دیگر میتة و مردار و به تبع آن نجس نخواهد بود بلکه عضوی زنده محسوب می شود و از نجاست در خواهد آمد (ایزدهی، ۱۳۹۲: ۳۵۲-۳۵۴).

لازم به ذکر است که هرگاه پس از جریان خون و روح در عضو پیوند شده، در طهارت یا نجاست آن شکّ داشته باشیم، حکم استصحاب نجاست سابق، جاری نخواهد شد؛ زیرا در شبهات حکمیّه، استصحاب جاری نمی شود. همچنین استصحاب موضوع به خاطر عدم اتحاد قضیه متیقّنه و مشکوک بی فایده خواهد بود؛ زیرا موضوع قضیه متیقّنه، عضو مرده و قطع شده از بدن انسان بوده و موضوع مشکوک، عضو زنده

متصل به بدن انسان زنده است. از اینرو، به خاطر اختلاف متیقن و مشکوک، امکان جریان استصحاب وجود ندارد (ایزدهی، ۱۳۹۲: ۳۸۱).

مضاف بر این که حتی در صورت محکوم بودن این عضو به نجاست و میته، همراه داشتن این عضو در هنگام نماز، ملازم با بطلان نماز نخواهد بود؛ زیرا می توان از این عضو به عنوان شیئی نجس که همراه نمازگزار است یاد کرد که همراهی آن با نمازگزار، ملازم با بطلان نماز نخواهد بود (ایزدهی، ۱۳۹۲: ۳۵۲-۳۵۴). صاحب جواهر حتی بر این مدعا تأکید کرده و در راستای صحّت نماز به همراهی این عضو، این گونه اظهار داشته است: «عضو پیوند شده پس از بهبودی و جریان روح در آن از میته بودن خارج می شود، بلکه اگر پس از بهبودی نیز حکم میته را داشته باشد حکم نماز خواندن با آن مانند حکم نماز خواندن با محمول نجس است و نماز با آن صحیح است» (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۶۶/۴۲؛ ر.ک: مرعشی نجفی، ۱۴۱۵: ۱۴۹/۳).

### د) عدم رابطه مالکیت میان انسان و اعضای بدن وی

برخی از فقها معتقدند: «رابطه انسان با اعضاء و جوارح بدن خود، «رابطه مالکیت» نیست که هر نوع تصرف مالکانه در آنها جایز باشد مثل فروش، هبه، اجاره و ... بلکه «رابطه استحقاق استفاده» است؛ یعنی انسان حقّ دارد از این اعضاء و جوارح بهره - برداری و استفاده معقول و صحیح داشته باشد» (فیضی طالب، ۱۳۷۷: ۲۰)؛ بنابراین انسان مالک خود نیست که هرگونه بخواهد در آن تصرف نماید (جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۲۲۸).

برخی استدلال کرده اند با توجه به این که روح یا نفس انسان، علتّ موجد و سبب فاعلی برای بدن نیست و بلکه نقش آن تدبیرگر و اداره کننده امور بدن به اذن الله است لذا بین روح و تن، رابطه مالکیت ذاتی تکوینی وجود ندارد و نیز دلیل شرعی دالّ بر وجود رابطه مالکیت میان روح و جسم ذکر نشده است (محسنی، ۱۴۱۷: ۲۱۴) به گونه ای که حتی ادله ای بر نبود چنین تسلّطی وجود دارد؛ به عنوان مثال، به استناد آیه ۱۹۵ سوره بقره، با حرام شمردن القاء در تهلكه، سلطنت بر نفس نفی شده است

(ایروانی، ۱۴۲۶: ۱۰۸/۲). تهلکه، اعمّ از هلاکت دنیوی و اخروی است و مراد از القاء به تهلکه، اقدام به هر عملی است که موجب وقوع در هلاکت انسان یا ترک عملی که باعث هلاک آدمی گردد (طیب، ۱۳۷۸: ۳۶۱/۲). همچنین حرام بودن ضرر رساندن بر نفس، جنایت بر نفس و ظلم بر نفس نشانگر نبود سلطه انسان بر نفس خود است (ایروانی، ۱۴۲۶: ۱۰۹/۲). در نتیجه، با فقدان رابطه مالکیت بین انسان و اعضای بدن وی، پس از اجرای قطع دست سارق، وی مالک عضو مقطوع خود نخواهد بود تا بتوان حکم به جواز پیوند داد.

### ۲-۳- قائلین به جواز پیوند عضو مقطوع به شخص محدود و ادله آنها

برخی فقها با استناد به دلایلی، به جواز پیوند عضو قطع شده پس از اجرای حدّ سرقت قائل شده اند. از جمله آیت الله محمد تقی بهجت می گویند: «عضو، ملک کسی نیست و صاحب آن نسبت به آن اولویت دارد و باید دفن شود مگر این که عضو پیوند شود ولو به خود سارق؛ و در پیوند زدن به غیر، أحوط استیذان از صاحب دست است» (مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، ۱۳۸۱: ۵۵/۱) و نیز آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی معتقدند که: «عضو قطع شده، ملک کسی نیست؛ صاحب عضو فقط حق اختصاص دارد و پیوند با جراحی به نظر اینجانب اشکالی ندارد» (همو، ۱۳۸۱: ۵۶/۱). در این راستا طبق نظریه اداره حقوقی قوه قضائیه، با توجه به ملاک ماده ۲۸۷ قانون مجازات اسلامی، عضو قطع شده متعلق به همان کسی است که از او قطع شده و وی می تواند آن را به خود یا به دیگری پیوند بزند (همو، ۱۳۸۱: ۵۶/۱).

در ذیل به نقد و بررسی دلایل قائلین به جواز پیوند عضو قطع شده پس از اجرای حدّ سرقت می پردازیم:

### الف) کتاب

قائلین به جواز پیوند عضو مقطوع پس از اجرای حدّ سرقت به شخص محدود، از قران کریم به آیه ۲۹ سوره بقره استناد کرده اند: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» اوست آن

کسی که آن چه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به [آفرینش] آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست.» نحوه استدلال به آیه فوق به این صورت است که دانشمندان اصولی پیرامون آیه مذکور بیان کرده اند که «اصل» در اشیاء، اباحه و جواز انتفاع و سود بردن از همه آفریده های خدا در روی زمین است مگر این که دلیلی بر منع انتفاع موجود باشد چون «جز خدا» کسی حق اباحه و یا منع آن را نخواهد داشت و او بر همه چیزی دانا و تواناست» (حسینی، ۱۳۹۰: ۲۷/۱).

### (ب) سنت

دومین مبنای جواز پیوند عضو قطع شده پس از اجرای حدّ سرقت، روایاتی است که در خصوص این موضوع وارد شده و از آنها می توان حکم جواز را استنباط نمود. از جمله مطابق روایتی، امام علی (ع) دست قطع شده سارقی به نام أسود را به بازوی او پیوند زدند و آن عضو مرمت و اصلاح شد. این مرد از محبان و شیعیان علی (ع) بود و در جنگ ها در رکاب حضرت علی (ع) شرکت می کرد تا آن که در جنگ نهروان به شهادت رسید. (مجلسی دوم، ۱۴۱۰: ۱۸۸/۷۶/ح ۲۴؛ لجنه الحدیث فی معهد باقر العلوم، ۱۴۱۶: ۱۶۸؛ قطب الدین راوندی، ۱۴۰۹: ۵۶۱/۲-۵۶۲/ح ۱۹). از این روایت بدست می آید که پیوند عضو قطع شده پس از اجرای حدّ سرقت منعی ندارد و عمل شخص معصوم بهترین دلیل بر این مدعاست.

۱- «رُوِيَ أَنَّ أَسْوَدَ أَدْخَلَ عَلِيَّ عَلِيًّا (ع) فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي سَرَقْتُ فَطَهَّرْتَنِي فَقَالَ لَعَلَّكَ سَرَقْتَ مِنْ غَيْرِ حِرْزٍ وَنَحَى رَأْسَهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَرَقْتُ مِنْ حِرْزِ فَطَهَّرْتَنِي فَقَالَ (ع) لَعَلَّكَ سَرَقْتَ غَيْرَ نِصَابٍ وَنَحَى رَأْسَهُ عَنْهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ سَرَقْتُ نِصَابًا فَلَمَّا أَقْرَأْتُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَطَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَذَهَبَ وَجَعَلَ يَقُولُ فِي الطَّرِيقِ قَطَعْتَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبُ الدِّينِ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ جَعَلَ يَمْدَحُهُ فَسَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ قَدْ اسْتَقْبَلَاهُ فَدَخَلَا عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَالَا رَأَيْنَا أَسْوَدَ يَمْدَحُكَ فِي الطَّرِيقِ فَبَعَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) مَنْ أَعَادَهُ إِلَيَّ عِنْدِهِ فَقَالَ لَهُ قَطَعْتُكَ وَ أَنْتَ تَمْدَحُنِي فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) إِنَّكَ طَهَّرْتَنِي وَ إِنَّ حُبَّكَ مِنْ قَلْبِي قَدْ خَالَطَ لَحْمِي وَ عَظْمِي فَلَوْ قَطَعْتَنِي إِرْبًا إِرْبًا لَمَّا ذَهَبَ حُبُّكَ مِنْ قَلْبِي فَدَعَا لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَ وَضَعَ الْمَقْطُوعَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَصَحَّ وَ صَلَحَ كَمَا كَانَ.»

همچنین روایت شده که پیامبر خدا فرمودند: درد های خویش را درمان کنید که خداوند هیچ دردی ننهاده مگر این که برای آن درمانی نیز ننهاده است بجز یک درد، پیری (محسنی، ۱۴۱۷: ۳۱۳). این روایت به دلالت التزامی بر لزوم درمان درد دلالت می کند که می توان از آن به جواز پیوند عضو مقطوع حکم داد.

### ج) قواعد فقهی دالّ بر جواز پیوند

#### ۱- قاعده أصاله الاباحه

اصل اباحه، مقابل اصالت حظر بوده و به معنای حکم اولی عقل به جواز تصرف در اشیاء با قطع نظر از وجود شرع و حکم شارع نسبت به آنها می باشد (جمعی از محققان، ۱۳۸۹: ۲۰۳).

به استناد قاعده «اصاله الاباحه» می توان قائل به جواز پیوند عضو مقطوع شد، زیرا اصل در اشیاء، اباحه و حرّیت است مگر در صورتی که دلیل خاصی بر حرمت و منع از آن رسیده باشد (طاهری، ۱۳۸۵: ۱۱۱-۱۱۲؛ جعفری، بی تا: ۱۱۳/۱).

#### ۲- قاعده تفسیر مضیق قوانین جزائی و عمل به قدر متیقن

قاعده «تفسیر مضیق قوانین جزائی و عمل به قدر متیقن» اقتضا می کند که تفسیر قوانین باید محدود باشد و نیز باید قانون را به صورت محدود، علیه متهم و به صورت وسیع، به نفع متهم تفسیر کرد (زراعت، ۱۳۸۶: ۷۴/۱)؛ بنابراین به استناد این قاعده تنها به قطع دست اکتفا کرده و در غیر آن، اصل برائت جاری شود.

قائلین به جواز بر این باورند که با اجرای حدّ سرقت، اوامر شارع امتثال شده است و با توجه به این که امر، دلالت بر مرّه یا تکرار ندارد لذا پس از اجرای حکم نیز هیچ دلیل معتبر شرعی بر اثبات منع جواز پیوند و اعاده عضو قطع شده وجود ندارد.

#### ۳- قاعده سلطنت

قاعده «سلطنت» یکی از قواعد فقهی است که بیان می دارد هر مالکی می تواند هرگونه تصرفی در مال خود بنماید و این حقّ دارای دو اثر می باشد: یکی اثر مثبت؛ بدین معنا که هر مالکی می تواند هر تصرفی در ملک خود بنماید، و دیگری اثر منفی

است؛ بدین معنا که هر مالکی می تواند مانع تصرف دیگران در ملکش شود (زراعت، ۱۳۸۸: ۱۶۶). از این قاعده می توان برای اثبات اقتدار و سلطنت انسان بر بدن خود از دو راه استدلال کرد:

اول: راه اولویت: تردیدی نیست که انسان ها بر اموال و دارایی خود سلطنت و اقتدار دارند به گونه ای که قانونگذار نیز تجاوز به حریم اموال دیگران را حرام شمرده است.

سلطه بر ذات، نسبت به سلطه بر مال در مرتبه سابق و بلکه ملاک و علت سلطنت بر اموال همان سلطنت بر جان است، چراکه انسان چون مالک ذات، فکر و قوای خود است، مالک اموالی هم که از تلاش آن حاصل می شود خواهد بود. بنابراین می توان گفت که اگر انسان بر مال خود سلطنت دارد به طریق اولی بر جان خود نیز سلطنت خواهد داشت.

دوم: روش عقلا: برخی معتقدند که ولایت انسان بر خودش و این که زمام کارهایش به دست خود اوست، امری عقلایی است، زیرا در نظر عقلا انسان ها همچنان که بر اموال خود سلطه دارند بر جان و پیکر خود نیز مسلط هستند و قواعد عقلایی که مبنای مردم در کار هایشان است نیازی به تأیید و همچنین تصریح قانونگذار به درستی آنها ندارند، زیرا اگر خداوند به آنها راضی نبود می بایست عدم رضایت خود را بیان می کرد (نظری توگلی، ۱۳۸۱: ۸۶-۸۸).

#### ۴- قاعده نفی عسر و حرج

معنا و مفهوم قاعده نفی عسر و حرج این است که در اسلام هر حکمی که موجب عسر و حرج بر مردم باشد به مقتضای امتنان و لطف الهی وجود ندارد. منظور از عسر و حرج، مشقتی است که بیش از حد متعارف باشد، بنابراین مبنای قاعده نفی عسر و حرج در واقع، همان قاعده نفی ضرر است و ضابطه ضرر و حرج هر دو، ضابطه شخصی است نه نوعی (بهرامی احمدی، ۱۳۸۸: ۳۲۱/۱؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۷۴/۱ و ۷۶).

برخی این قاعده را حاکم بر تمامی قواعد و قوانین شریعت دانسته و آن را کنترل کننده قوانین دیگر و نوعی نرمش و انعطاف در دین دانسته است (مطهری، ۱۳۶۸: ۳۳۵/۲۱؛ شریعتی، ۱۳۸۷: ۲۷۲-۲۷۵). مفاد این قاعده برداشتن حکم حرجی اعمّ از تکلیفی یا وضعی است؛ زیرا شریعت اسلام بر سهولت و آسان گیری بنا شده است و باید معیار را حرج شخصی دانست و در مواردی که احکام، موجب مشقّت و حرج شخصی است به مقتضای قاعده، منتهی و به احکام ثانویه ترخیصی تبدیل خواهد شد؛ و منظور از حرج شخصی به مفهوم عرفی آن است که تشخیص آن بر عرف و عادت می باشد و به همین دلیل، صدق مشقّت و حرج در مورد اشخاص مختلف فرق می کند و گاهی از مشقّت و عسر و حرج، به ضرورت و شرایط اضطراری تعبیر می کنند» (مختاری مازندرانی، ۱۳۷۷: ۱۹۴-۱۹۵؛ عمید زنجانی، ۱۳۸۶: ۷۵/۱).

**د) وجود رابطه مالکیت میان انسان و اعضای بدن:** برخی فقها و حقوقدانان معتقدند که انسان نسبت به اعضای بدن خود از مالکیت ذاتی و طبیعی برخوردار است (روحانی، ۱۳۷۸: ۱۶؛ محسنی، ۱۴۱۷: ۲۱۷؛ شهیدی، ۱۳۸۰: ۳۲۷/۱). آیت الله خوئی معتقد است که انسان نسبت به نفس، اعضاء، افعال و ذمه خود مالک است و این امری بدیهی است و این تسلط انسان بر بدن از سوی شارع امضاء شده است (جوهری، ۲۰۱۲: ۵۷۴/۲). بنابراین میان انسان و اعضای بدن وی رابطه مالکیت حقیقی وجود دارد، زیرا اعضاء و اجزای انسان از لحاظ وجودی، وابسته به هستی ما می باشد و دارای هویت مستقلی نمی باشد؛ لذا انسان هر گونه تصرفی که بخواهد می تواند در آنها انجام دهد (موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۳۴/۱).

براین ادعا استدلال شده به کلام خداوند در آیه ۲۹ سوره بقره (هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا) که زمین و تمام امکانات و مواهبی که خداوند در آن قرار داده است برای استفاده و سود ببری انسان آفریده شده است و اصل در خلقت، «اباحه» است؛ یعنی برای انسان جایز و مباح است که از طبیعت هر نوع استفاده ای ببرد مگر



آن چه را که از آن استثناء شده و از تحت عموم اباحه خارج گردیده است (جعفری، بی تا: ۱۱۲/۱-۱۱۳؛ امین، ۱۳۶۱: ۲۳۲/۱؛ طبرسی، ۱۳۷۷: ۵۹/۱؛ قرائتی، ۱۳۸۳: ۸۶/۱؛ نجفی خمینی، ۱۳۹۸: ۷۳/۱؛ طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۱۵/۱). بنابراین اعضاء و اموال هر انسانی، ملک خود اوست اگرچه تصرفش محدود به حدود شرعی است و به طور قطع، در صورت مصلحت، جایز و یا واجب است در اعضاء یا اموال خود تصرف صالحانه بکند (فیضی طالب، ۱۳۷۷: ۱۸).

در علم حقوق نیز بیان شده است که تصرف و حق اختصاصی نسبت به شیء، موجب حصول مالکیت نسبت به آن می گردد و این موارد نسبت به اعضاء انسان وجود دارد و علی رغم نا مأنوس بودن با مالکیت شخص نسبت به اعضاء بدن خویش این مالکیت از بارز ترین مصادیق مالکیت در مفهوم حقوقی آن است که در حقیقت، مالکیتی ذاتی و طبیعی است (شهیدی، ۱۳۸۰: ۳۲۷/۱).

## نتیجه

با در نظر گرفتن مطالب مطرح شده این نتیجه حاصل می شود که دلیل خاصی مبنی بر بقای اثر حدّ و قطع وجود ندارد، زیرا پس از جاری شدن حدّ سرقت، حکم الهی امتثال شده است. همچنین با توجه به این که سارق به «قطع ید» محکوم شده است نه «مقطوع الید» بودن، لذا استدلال های ذکر شده مبنی بر عدم جواز اعاده عضو مقطوع نمی تواند مانع از قول به جواز اعاده عضو قطع شده باشد و اعاده آن بر اصاله الاباحه باقی است. بنابراین مقتضای قواعد، ثبوت و بقای این حقّ است و سارق می تواند پس از جاری شدن حدّ، به پیوند عضو مقطوع اقدام نماید و به مقتضای عمومات ادله، کسی نمی تواند بدون اجازه وی، در عضو بریده شده تصرف نماید؛ زیرا خداوند به انسان این اختیار را داده است تا به صورت عقلایی در اعضاء و جوارح خود تصرف نماید و پیوند دوباره عضو قطع شده نیز تصرف عقلایی محسوب می شود و در نتیجه، منع شرعی وجود ندارد.

پیشنهاد می شود به منظور رفع ابهام در حکم مذکور و جلوگیری از تشّت آراء محاکم، با عنایت به این که ادله قائلین به جواز پیوند عضو مقطوع سارق، از اتقان بیشتری برخوردار می باشد قانونگذار ضمن تبصره تکمیلی در ماده ۲۷۸ قانون مجازات اسلامی مصوّب ۱۳۹۲ به جمله: «پیوند زدن عضو مقطوع سارق به بدن وی پس از اجرای حدّ سرقت مانعی ندارد» تصریح نماید.

## منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- سید رضی، محمد بن حسین، گردآورنده فرمایشات امیر المومنین علیه السلام (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، قم: مؤسسه نهج البلاغه.
- امیری شاه مهری، احمد (۱۳۷۷)، ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۶، چ ۲، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- امین، سیده نصرت، بانوی اصفهانی (۱۳۶۱)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱۵، تهران: نهضت زنان مسلمان.
- انصاری، مسعود؛ طاهری، محمد علی (۱۳۸۸)، دانشنامه حقوق خصوصی، ج ۳، چ ۳، تهران: محراب فکر.
- ایروانی، باقر (۱۴۲۶ق)، دروس تمهیدیّه فی القواعد الفقّهیه، ج ۲، چ ۳، قم: مؤسسه الفقه.
- ایزدهی، سید سجاد (۱۳۹۲)، قطع و پیوند اعضا از دیدگاه امام خمینی (ره)، تهران: چاپ و نشر عروج وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- بهرامی احمدی، حمید (۱۳۸۸)، قواعد فقه، ج ۲، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- تبریزی، جواد بن علی (۱۴۱۷ق)، أسس الحدود و التعزیرات، قم: دفتر مؤلف.
- الجزیری، عبد الرحمن؛ غروی، سید محمد؛ یاسر مازح (۱۴۱۹ق)، الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت علیهم السلام، ج ۵، بیروت: دار الثقلین.
- جعفری، یعقوب (بی تا)، کوثر، ج ۶، بی جا: بی نا.
- جمعی از محققان (۱۳۸۹)، فرهنگ نامه اصول فقه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم؛ معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۳۶۹ \_\_\_\_\_ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۱ - شماره ۲۰ - بهار و تابستان ۹۸

- جوادی آملی، عبد الله (۱۳۷۵)، فلسفه حقوق بشر، قم: اسراء.
- جواهری، حسن (۲۰۱۲م)، الفقه المعاصر، ج ۲، بیروت: العارف.
- حبیب زاده، محمد جعفر (۱۳۸۹)، سرقت در حقوق کیفری ایران، ج ۲، تهران: دادگستر.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ج ۳۰، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- حسینی، محمد بهاء الدین (۱۳۹۰)، تفسیر فرقان، ج ۳، سندج: آراس.
- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳)، تفسیر اثنا عشری، ج ۱۴، تهران: میقات.
- خدادادی، غلامحسین (۱۳۸۵)، احکام پزشکان و بیماران: مطابق با فتوای مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی حاج شیخ محمد فاضل موحدی لنکرانی (مدظله العالی)، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
- خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵ق)، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، ج ۷، ج ۲، قم: اسماعیلیان.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۷)، مفردات الفاظ قرآن، ترجمه حسین خداپرست، قم: دفتر نشر نوید اسلام.
- روحانی، سید محمدصادق (۱۳۷۸)، استفتائات قضائیه و موسسه حقوقی وکلای بین الملل از حضرت آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی، بی جا: بی نا.
- زراعت، عباس (۱۳۸۶)، حقوق جزای عمومی، ج ۲، ج ۳، تهران: ققنوس.
- زراعت، عباس (۱۳۸۸)، قواعد فقه مدنی، تهران: جنگل، جاودانه.
- سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ق)، مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام، ج ۳۰، ج ۴، قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله.
- سیوری (فاضل مقداد)، مقداد بن عبدالله (۱۴۲۵ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، قم: مرتضوی.
- شریعی، روح الله (۱۳۸۷)، قواعد فقه سیاسی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- شهیدی، مهدی (۱۳۸۰)، تشکیل قراردادها و تعهدات، ج ۴، تهران: مجد.
- صیادی، مهدی (۱۳۹۴)، مجموعه قوانین دست نویس (قانون مجازات اسلامی مصوب ۹۲)، ج ۲، تهران: مهدی صیادی.

حکم پیوند عضو قطع شده پس از اجرای حدّ سرقّت \_\_\_\_\_ ۳۷۰

- طاهری، حبیب الله (۱۳۸۵)، **پیوند اعضا از دیدگاه اسلام**، مجموعه مقالات فقهی و حقوقی، قم: زائر.
- طباطبائی بروجردی، آقا حسین (۱۴۲۹ق)، **جامع أحادیث الشیعه**، ج ۳۱، تهران: فرهنگ سبز.
- طباطبائی حائری، سید علی (۱۴۱۸ق)، **ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل**، ج ۱۶، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۶۰)، **ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۲۷، تهران: فراهانی.
- طبسی، نجم الدین (بی تا)، **السجن و النفی فی مصادر التشريع الإسلامی**، قم: بوستان کتاب.
- طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸)، **أطیب البیان فی تفسیر القرآن**، ج ۱۴، ج ۲، تهران: اسلام.
- عباسزاده اهری، حسن (۱۳۷۸)، **جرم ها و مجازات ها در اسلام (قوانین جزایی و قضایی در اسلام)**، تبریز: آیدین.
- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۶)، **قواعد فقه**، ج ۴، تهران: سمت.
- عوا، محمد سلیم (۱۳۸۵)، **درآمدی بر اصول نظام کیفری اسلام**، ترجمه حمید روستایی صدر آبادی، ج ۲، قم: سلسبیل.
- فاضل لنکرانی، محمد (۱۴۲۰ق)، **تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - القضاء و الشهادات**، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار عليهم السلام.
- فتّاحی معصوم، سید حسین (۱۳۷۱)، **مسأله پیوند عضو قطع شده در حدّ یا قصاص**، مجموعه مقالات دیدگاه های اسلام در پزشکی، مشهد: دبیرخانه دائمی سمینار با همکاری مؤسسه توسعه دانش و پژوهش ایران.
- فیضی طالب، عزیز (۱۳۷۷)، **اطّلاع رسانی دیدگاه های فقهی**، قم: قوه قضائیه، مرکز تحقیقات اداره اطلاع رسانی.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی (۱۴۰۶ق)، **الوافی**، ج ۲۶، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی (۱۴۱۸ق)، **النخبه فی الحکمه العمليّه و الأحکام الشرعیّه**، ج ۲، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی (۱۴۲۵ق)، **الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحکام**، ج ۲، تهران: دار نشر اللوح المحفوظ.

۳۷۱ \_\_\_\_\_ مطالعات فقه و حقوق اسلامی - سال ۱۱ - شماره ۲۰ - بهار و تابستان ۹۸

- فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی (بی تا)، **مفاتیح الشرائع**، ج ۳، قم: کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره).

- قرائتی، محسن (۱۳۸۳)، **تفسیر نور**، ج ۱۰، ج ۱۱، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.

- قربان حسینی، علی اصغر (۱۳۷۱)، **جرم شناسی و جرم یابی سرقت؛ روش تحقیق در زمینه جرائم و مفساد اجتماعی - تحقیق عملی در جرم سرقت**، تهران: جهاد دانشگاهی.

- قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله (۱۴۰۹ق)، **الخراج و الجرائع**، قم: مؤسسه امام مهدی (عج).

- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، **الکافی**، ج ۱۵، قم: دار الحدیث.

- گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۱۲ق)، **الدّر المنضود فی أحكام الحدود**، ج ۳، قم: دار القرآن الکریم.

- (۱۴۱۶ق)، **لجنة الحدیث فی معهد باقر العلوم (ع)**، ج ۳، بی جا: دار المعروف.

- مجلسی دوم، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۱۰ق)، **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام**، ج ۳۳، بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.

- المحسنی، محمد آصف (۱۴۱۷ق)، **الفقه و مسائل طبیه**، قم: محمد آصف المحسنی.

- محقق داماد، سید مصطفی (۱۳۷۹)، **قواعد فقه: بخش جزایی**، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

- محمدی گیلانی، محمد (۱۳۷۹)، **حقوق کیفری در اسلام**، تهران: سایه.

- مختاری مازندرانی، محمدحسین (۱۳۷۷)، **فرهنگ اصطلاحات اصولی**، تهران: انجمن قلم ایران؛ مؤسسه پژوهشی ابن سینا.

- مدرسی، سید محمدتقی (۱۳۷۷)، **تفسیر هدایت**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۱۸، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

- مدنی تبریزی، سید یوسف (۱۴۲۲ق)، **المسائل المستحدثه**، ج ۲، بی جا: دفتر معظم له.

- مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (۱۴۱۵ق)، **القصاص علی ضوء القرآن و السنه**، ج ۳، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره).

- مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه (۱۳۸۱)، **مجموعه آرای فقهی - قضایی در امور کیفری**، ج ۲، قم: مرکز تحقیقات فقهی ° حوزه معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه.

- مسعودی فر، رضا (۱۳۸۵)، **حدود و نحوه اجرای آن در محاکم قضائی ایران**، تهران: نسل نوین.

- مصطفوی، حسن (۱۳۸۰)، **تفسیر روشن**، ج ۱۶، تهران: مرکز نشر کتاب.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، **مجموعه آثار استاد شهید مطهری**، ج ۲۹، تهران: صدرا.
- معلوف، لوئیس (۱۳۷۷)، **ترجمه المنجد**، ترجمه مصطفی رحیمی اردستانی، ج ۲، چ ۲، تهران: صبا.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، **تفسیر نمونه**، ج ۲۷، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۵)، **استفتانات جدید**، ج ۴، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق)، **الفتاوی الجدیده**، ج ۳، چ ۲، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- منتظری نجف آبادی، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، **دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الإسلامیه**، ج ۴، چ ۲، قم: تفکر.
- موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم (۱۴۲۷ق)، **فقه الحدود و التعزیرات**، ج ۴، چ ۲، قم: مؤسسه النشر لجامعه المفید رحمه الله.
- موسوی همدانی، سید محمدباقر (۱۳۷۴)، **ترجمه تفسیر المیزان**، ج ۲۰، چ ۵، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵ق)، **کلمات سدیده فی مسائل جدیده**، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مؤمن قمی، محمد (۱۴۲۵ق)، **الولایه الإلهیه الإسلامیه أو الحکومه الإسلامیه**، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- میر محمدصادقی، حسین (۱۳۷۰)، **جرائم علیه اموال و مالکیت**، تهران: جهاد دانشگاهی.
- میرزا خسروانی، علی رضا (۱۳۹۰ق)، **تفسیر خسروی**، ج ۸، تهران: اسلامیه.
- نجفی خمینی، محمدجواد (۱۳۹۸ق)، **تفسیر آسان**، ج ۱۸، تهران: اسلامیه.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، ج ۴۳، چ ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نظری توکلی، سعید (۱۳۸۱)، **پیوند اعضا در فقه اسلامی**، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.